

علیه بیکاری

بورس تهران:

در انتظار "کازانوا"!

صفحه ۲

چه کسی زندگی بیکاران را تامین میکند؟

صفحه ۴

بابک زنجانی؛ ذبح یک دردانه!

صفحه ۶

انقلابیون بیکار: جنبش بیکاران

صفحه ۸

بخش سوم

طنز

شرکت سهامی فیضیات قم در ایران !

صفحه ۱۰

ایمان سافت چین !

صفحه ۱۳

بورس تهران: در انتظار "کازانوا"!

بورژوازی در ایران را از نو سازمان داد و از نو ساخت. فروش تقریباً مفت کارخانه ها و البته قبل از همه به صاحب منصبان تازه به دوران رسیده چهره های تازه ای را به بورژوازی ایران اضافه کرد. پا به پای تغییر صاحبان کارخانه ها که اکنون بسیاری از آنها را روحانیون صاحب منصب و اقوام آنها شامل میگشت، ساکنین محلات اعیانی تهران و شهرهای بزرگ نیز تغییر یافتند. جمهوری اسلامی لایه سرمایه دار در جامعه ایران را به سرعت وسیع ساخت. چوب دستی زیر بغل آنها گذاشت، روزنامه و امکانات برایشان فراهم آورد، کانالهای قانونی ابراز وجود را برای آنها باز کرد و از همه مهمتر نمایندگان طبقه بورژوا را به درون حکومت برده و صاحب منصب ساخت. جمهوری اسلامی نه فقط کارخانه و املاک بورژواهای فراری را به آنها بازگرداند، بلکه آنها را مستقیماً در چرخش حکومت شریک ساخت. بورس گام بعدی در ساختار یک حکومت طبقاتی بورژوایی به معنای دقیق کلمه در ایران است.

بورس جدید، حدیث جدید

حکومت سرمایه در ایران دچار بحران است. رکود در رشته های اصلی صنعت به سختی لانه کرده است. اما شاخص مهم اقتصاد ایران در تک و تاب بی وقفه برای غلبه بر بحران آن است. بورس تهران گواه

گویا و سنبل تحرک سرمایه در جستجوی راه نجات از بحران است.

اقتصاد ایران در یک قفلی تبدیل شدن به یک قطب بزرگ صنعتی - تولیدی منطقه در پوست خود

دنیا میسرم طبقه کارگر ایران در تمام تحولات چهل ساله اخیر بی چون و چرا، تعیین کننده و بی نظیر است. این طبقه در سالهای سیاه و وحشت در کشمکش بر سر قانون کار شاخ قدر قدرتی رژیم را شکست. این طبقه خلاقیت و سازندگی را جایگزین جنگ و خرابی و سینه زنی و محاصره اقتصادی و انزوای بین المللی کرد.

نمیگنجد. زیر ساخت و حتی کارخانه های آماده بکار، معادن سرشار از مواد خام، میلیونها نیروی کار تحصیل کرده، کشوری در موقعیت استراتژیک در دل رقابت حاد اقتصادی دنیا نمیتواند وسوسه انگیز نباشد. در دل یک دولت بورژوایی بشدت آگاه، سازمان یافته و طبقاتی، تالار شیشه ای بورس تهران نه فقط محل حراج کارگران بشدت ارزان و بی حقوق بلکه در عین حال محل حراج یک کشور و یک دولت نیز هست.

خصوصی سازی در ایران بر تمامی زوایای تولیدی و خدماتی سایه انداخته است. دستگاه دولتی در حال ذوب شدن به سلسله ای از شرکتهای خصوصی است. قانون و مجاری قانون گذاری تبدیل به یک ماشین پرکار برای تسهیل واگذاری موسسات دولتی به مالکیت خصوصی و تسهیلات قانونی برای تحصیل سود بیشتر در جیب آنها شده است. مناطق ویژه صنعتی به معنای دقیق کلمه "مستعمرات" نوینی است که دولت حاکم بر ایران دو دستی به "صاحب" از راه رسیده تقدیم میدارد.

اقتصاد ایران با یک ماشین تولیدی عظیم الجثه قابل مقایسه است که با تسمه کشیدن بر گردنه کارگر و بسیار پایین تر از ظرفیت خود در حال گردش است. سازمان بورس بدنبال

پس از سالها تدارک و آمادگی تالار بورس در پروسه مذاکرات اتمی وارد صحنه جدل اقتصادی ایران شده است. بورس هنوز از موجودیت جدی برخوردار نیست، بند ناف آن به تحولات دیگری گره خورده است اما زمین و آسمان در کارند تا این بچه بورس، بورس گردد! به همین دلیل طبقه کارگر باید به اندازه بورژوازی سرنوشت آنرا جدی بگیرد.

تالار بورس به معنای ساده آن یعنی محل خرید و فروش سهام و اوراق بهادار در ایران، یک تاریخ صد ساله پر سوز و گداز را پشت سر دارد. فلسفه وجود و خاصیت بورس در خصلت "خود تنظیم بودن" آن است. به این معنی که میزان سود واحد تولیدی در رقابت با سایر واحدها صیقل بخورد. این به نوبه خود مستلزم این است که سرمایه در واحدهای مختلف مالی و تولیدی در شرایط برابر و بطور مستقل از دولت از قدرت مانور برخوردار باشند. همین دو شرط کافی است تا پرونده بورس در صد سال اول آن بی معنا باشد. سرمایه در ایران بیشتر از تالار بورس به سلولهای زندان اوین، و بیشتر از آزادی عمل، به دخالت دولت متکی بوده است.

پیدا شدن سر و کله دوباره بورس در ایران، اینبار با ابتکار جمهوری اسلامی البته که مهم است. گفته میشود این موقعیت به معنای اختیار، میدان بکارگیری خلاقیت و ابتکار سرمایه دار است. میگویند این به معنای بلوغ جامعه است. گویا

حق طبیعی از طبقه سرمایه دار در ایران ضایع شده است. این یک دروغ بزرگ طبقاتی در ایران است که باید مشتاقانه به مصاف آن رفت. بورژوازی ایرانی در تاریخچه بورس خود فاقد کوچکترین اثر از هر گونه قهرمانی و از خود گذشتگی است. با در نظر گرفتن بورس بعنوان یک شاخص و یک سنبل، تاریخ هشتاد ساله اخیر (از اولین بورس اوراق بهادار در سال 1315) چیزی جز انتظار و ناخن جویدن و جبن از طبقه بورژوا در ایران نمیتوان سراغ گرفت. بورس در ایران در هیبت یک ساختمان خالی از سکنه، گویای صبر ایوب بورژوازی مفلوک و بی عرضه ای است که نسل پس از نسل سر بر بالین آلترناتیو سرکوب نهاده است. بورژوایی که در انتظار روز موعود صبر پیشه کرده است تا اثری از مزاحمت اتحادیه های کارگری باقی نمانده باشد.

جمهوری اسلامی حکومت سرمایه را از دل ویرانه های یک انقلاب نجات داد. طبقه کارگر، سر مست از پیروزی بر دیکتاتوری شاه و هنوز اسلحه های مصادره شده از پادگانها در دستانشان و توقعات بالا تنها مانع حکومت تازه نبود. طبقه بورژوازی اساساً فراری، تو سری خورده، ملتهب از "دست و پا چلفتی شاه در سرکوب اسلاميون"؛ دردسر بزرگتری برای جمهوری اسلامی را شکل میداد. جمهوری اسلامی طبقه

اقتصاد ایران در یک قدمی تبدیل شدن به یک قطب بزرگ صنعتی - تولیدی منطقه در پوست خود نمیگنجد. زیر ساخت و حتی کارخانه های آماده بکار، معادن سرشار از مواد خام، میلیونها نیروی کار تحصیل کرده، کشوری در موقعیت استراتژیک در دل رقابت حاد اقتصادی دنیا نمیتواند وسوسه انگیز نباشد

ادامه بورس تهران

داستان خودنمایی کوتاه اخیر بورس نباید چشم را بر تحولات مهم طبقاتی در ایران کور کند. گامهای بزرگ بورژوازی ایران برای ایفای نقش تاریخی یک واقعیت مهم غیر قابل انکار است. پشت مقوله های ملت و مصالح ملی طیف بزرگ متخصصان و ژورنالیستها و محافل و اتحادیه های کارفرمایی تمامی صحنه سیاسی ایران را پر کرده است. برای طبقه کارگر در ایران ملاحظه تلنباری از ادعاها و معیارها و رویاهای در دل طبقه بورژوازی خودی ایرانی الاصل بسیار ضروری است. این بورژوا هر چقدر که رو به کارگزاران درون حکومتی محتاط و سنجیده و عاقبت اندیش است، اما رو به کارگر طلبکار و پر مدعا و بدون کوچکترین ملاحظه است. در استثمار و سودجویی هیچ ملاحظه ای ندارد. در مقابل فقر و بیکاری و عواقب ناشی از سیاستهای اقتصادی دست راستی ککش هم نمیگردد. آزادی و حقوق فردی و اجتماعی را برای خود میخواهد، و در عوض میتواند با هر درجه از عفونت های ضد انسانی بر علیه طبقه کارگر کنار بیاید.

نقش دولت تا همین جا طبقه بورژوا آنطور که هست را از چشم طبقه کارگر پنهان ساخته است. کافی است تلاش عظیم یک دهه اخیر بورژوازی ایران در دفاع و توجیه قالب اسلامی حکومت در ایران را بخاطر بیاوریم. رفسنجانی و روحانی قهرمانان این طبقه هستند. کل ساختار جمهوری اسلامی با قانون اساسی و مجلس خبرگان و امام و دستگاه ارتجاع مذهبی کوچکترین تناقضی با مدینه فاضله بورژوایی ایران نداشته و ندارد. در عوض هیجان خاموش نشدنی حضرات بر علیه سیاست های "پوپولیستی" احمدی نژاد و

اقتصاد ایران با یک ماشین تولیدی عظیم الجثه قابل مقایسه است که با تسمه کشیدن بر گرده کارگر و بسیار پایین تر از ظرفیت خود در حال گردش است. سازمان بورس بدنبال "سرمایه" است که بخشهای این ماشین را در اختیار بگیرد، بکار اندازد، برای کالای تولید شده بازاریابی کند و سود و زیانش را راسا مدیریت نماید

"لطمات آن بر اقتصاد" آتی مملکت را جلو چشم مجسم سازید! این "مملکت" بورژواهاست، این "اقتصاد" بورژواهاست. در این مملکت احمدی نژاد در حذف یارانه ها، در تفکیک جنسی در تمام سطوح سیستم مدارس، در دستگیری سیستماتیک فعالین کارگری و در زیر پا نهادن تمامی حقوق پایه ای کارگران، در تداوم زندگی دو سوم خانواده های کارگری زیر خط فقر، در هیچ یک از این عرصه ها مورد انتقاد قرار نمیگیرد. این مملکت "انتخاب" روحانی یک پدیده امیدوار کننده است چرا که بر متن میراث احمدی نژاد میتواند با امریکا مذاکره نماید، با نمایندگان کمتر حجابی دولتهای غربی حشر و نشر داشته باشد و آبروی پاسپورت را به "ایران عزیز" باز گرداند!

بورس و طبقه کارگر

بورس تهران، به عبارت دقیق تر "شرکت سهامی بورس و اوراق بهادار ایران" هنوز در آغاز راه است. موجودیت این نهاد هنوز اساسا به ابتکار عمل مستقیم دولت گره خورده است. این حکومت است که نورافکن رسانه ای را روی آن حفظ میکند و خصوصی کردن کارخانجات و موسسات دولتی را به این مسیر هدایت میسازد. اما سرنوشت واقعی بورس تهران، همانطور که در عنوان رسمی آن ذکر شده است، بستگی به تعداد صاحبان حقیقی سهام دارد که سرنوشت سود و سهام خود

"سرمایه" است که بخشهای این ماشین را در اختیار بگیرد، بکار اندازد، برای کالای تولید شده بازاریابی کند و سود و زیانش را راسا مدیریت نماید.

برآورد چنین نقطه تعادل طلایی میان کارکرد سرمایه جهانی از یک طرف و مقتضیات کاپیتالیسم ایران از سرمایه دار تا دولت یک پروسه مرکب و متناقض بوده است که ابعاد سیاسی و اقتصادی آن مهر هزار و یک تحول منطقه ای و جهانی را بر خود گرفته است. مذاکرات اتمی بستر تازه ای برای جمهوری اسلامی بوده است که رنگ اقتصادی آن از همیشه پر رنگ تر است. عطش و آمادگی جمهوری اسلامی در تحقق نیازها و اهداف اقتصادی عیان است. این حکومت طبقه بزرگ بورژوا در ایران را به همراه خود در مذاکرات یدک میکشد.

بورژواها، بورژواها!

بورژوازی در ایران تمام هستی خود را به جمهوری اسلامی مدیون است. در هم شکستن انقلاب بدون ظرفیتهای فوق العاده سرکوب ممکن نبود. منت این حکومت بر گردن بورژوازی ایران مرزی ندارد. امروز نوبت بورژوازی است که به داد

جمهوری اسلامی برسد و دین خود را ادا کند. بورس میدان ابراز لیاقت و نمک شناسی بورژوازی ایران است.

یک بورس فعال از بورژوازی می طلبد که روی پای خود بایستد، از استثمار، از منطق سود با صدای

رسا دفاع کند. با این مکانیسم سرمایه دارای صاحب یک "چهره" میگردد. بورس از سرمایه میطلبد که چوب شقه های "حکومت اسلامی" را مشخصا در دو عرصه کنار بگذارد.

اولا: منطق سرمایه باید جانشین پایه های اسلامی ایدئولوژیک حکومت گردد، دست کم سهم بسزایی را بر دوش بکشد. تا امروز کارگر و رهبر کارگری را به اسم ضدیت با حکومت الهی دستگیر و زندانی کرده اند. تا امروز دستجات حزب الله بنام نامی امام از کارگران اعتصابی زهر چشم گرفته است. بورس از بورژوای ما میخواهد همین زندان و همین سرکوب را بنام نامی سرمایه توجیه کند. مصالح "بازار" باید بتواند جانشین مصالح "اسلامی" گردد. این چهره باید بتواند برای فاصله عظیم طبقاتی موجود توجیه مشروع ارائه دهد. از تعطیلی کارخانجات، از تورم و از گرانی دفاع کند. این بلایا را جزء سرنوشت محتوم به حلقوم مردم فرو کند. مردم را به آینده بهتر در مسیر کار بردگی امیدوار کند.

ثانیا: در رویارویی با طبقه کارگر پای دولت را - حداقل به سادگی امروز - بمیان نکشد. امروز با اولین ندای اعتراض کارگری، صاحب کارخانه فراری است و اعتراض کارگری مستقیما گریبان وزیر و دولت و مجلس را در چنگال خود میگیرد.

بورژوازی در ایران تمام هستی خود را به جمهوری اسلامی مدیون است. در هم شکستن انقلاب بدون ظرفیتهای فوق العاده سرکوب ممکن نبود. منت این حکومت بر گردن بورژوازی ایران مرزی ندارد. امروز نوبت بورژوازی است که به داد جمهوری اسلامی برسد و دین خود را ادا کند.

ادامہ بورس تھران ا

بازسازی صنایع نفت و معادن و همه بخشهای تولیدی را بعهده گرفت. در صحنه سیاسی طبقه کارگر تن به پروژه اصلاح طلبی خاتمی و پروژه سبز موسوی و شرکا نداد. پوپولیسم کذابی احمدی نژاد نیز ریسک کوچکتین آزادی عمل کارگری را مصلحت تشخیص نداد. ظرفیتهای این طبقه شیشه سرنوشت سوداهای بورژوازی ایران را در دست دارد. جمهوری اسلامی برای تعیین تکلیف با بورژوازی ایران با کمترین مشکل روبرو بود. تعیین تکلیف با طبقه کارگر، اما، برایش مقدور نشد. در عوض این کشمکش را با خود به همراه آورده است.

را حقیقتاً به این نهاد گره بزنند. جمهوری اسلامی و عقبه طبقاتی هنوز باید خیلی بیشتر از اینجا زیر ابروی یکدیگر را بردارند تا "کازانوها" مجذوب اتاق شیشه‌ای بورس گردند و تهران را در لیست هوسهای سودجویانه خود قرار دهند. هر قدم تازه در این راه سخت‌تر از قدم قبلی می‌گردد. شاید دشواری از آن بزرگتر در آنست که طرف حساب جهانی حکومت تهران، پراکنده و خود بی‌آبرو و غیر قابل اعتماد است.

ساختمان شماره 226 خیابان حافظ تهران سنگر محکمی در دفاع از نظم و تولید در ایران نخواهد بود. هر سال چندین نوبت منحنی های بورس تحت اعتراضات کارگری به نوسان خواهد افتاد. ساختمان نیم سوخته بورس تهران میتواند پیام پایان همیشگی بازی سرمایه با سرنوشت انسانها در ایران باشد.

دینامیسم طبقه کارگر ایران در تمام تحولات چهل ساله اخیر بی چون و چرا، تعیین کننده و بی نظیر است. این طبقه در سالهای سیاه و وحشت در کشمکش بر سر قانون کار شاخ قدر قدرتی رژیم را شکست. این طبقه خلاقیت و سازندگی را جایگزین جنگ و خرابی و سینه زنی و محاصره اقتصادی و انزوای بین المللی کرد. علیرغم وحشیانه ترین حملات دولت و کارفرمایان به حقوق پایه ای کارگران، این طبقه

چه کسی زندگی پیکاران را تامین میکند؟

سرمایه داری است. هنوز هم همین مبارزه در مقابل ریکارانی که بیکاری را به اشتباهات سیاستهای اقتصادی این یا آن دولت نسبت داده و کارگران را به امید حل مساله بیکاری بدنبال این یا آن سیاستمدار شارلاتان میفرستند؛ ضروری است. ادامه طبیعی مبارزه طبقاتی کارگری به کرسی نشاندن خواست بیمه بیکاری بود، خیلی طبیعی است که باید کارفرما و دولت را وادار به پذیرش مسئولیت در قبال عوارض و مصائب نظام خود کرد. طبقه کارگر در ایران امروز با دولتی روبرو است که بیکاری را سازمان

در سال جاری تعداد دریافت کنندگان بیمه بیکاری در ایران 178 هزار نفر بوده است. آمار مشابه برای سال گذشته تعداد 205 هزار نفر را شامل می‌گردد. (اظهارات مدیر کل تعاون در وزارت کار، خبرگزاری ایسنا، اردیبهشت 1394)

حتی اگر رقم رسمی دولت مبنی بر بیکاری را بپذیریم، حتی اگر همه مشمولین را کارگر فرض بگیریم، بنا به اعتراف وزارت کار تنها سه و نیم درصد کارگران بیکار مشمول دریافت بیمه بیکاری گشته اند. مدیر وزارتخانه با کمال میل متذکر میشود که این رقم سال قبل و همه سالهای قبلیتر نیز تغییر نداشته است. دولت و کل طبقه

طبقه کارگر در ایران امروز با دولتی روبرو است که بیکاری را سازمان میدهد، تسهیل و توجیه میکند و با گردن افراشته به تامین معاش بیکاران دهن کجی میکند. در ایران همانقدر که اخراج کارگران قانونی است، گرسنگی و بی پناهی کارگر بیکار نیز قانونی است.

میدهد، تسهیل و توجیه میکند و با گردن افراشته به تامین معاش بیکاران دهن کجی میکند. در ایران همانقدر که اخراج کارگران قانونی است،

گرسنگی و بی پناهی کارگر بیکار نیز قانونی است. توحش مطلق حاکم بر بازار کار ایران زیر بیرق "قراردادهای موقت کار" بر هیچکس پنهان نیست. بیلان سی و اندی سال دولت در این خلاصه میشود که قراردادهای موقت را در تمام وجوه آن قانونی ساخته است. اما برای نزدیک شدن به عمق دشمنی دولت با طبقه کارگر باید به بیمه بیکاری نگاه انداخت.

بورژوازی ایران حق دارد به میران وزارت کار خود افتخار کند. در متن این خبر و در پنج شش کلمه ترازنامه پر افتخار کارکرد دولت به رخ کشیده میشود که چگونه دست کم شش میلیون کارگر و خانواده کارگری از هر گونه حمایت در عرصه "کار و تامین اجتماعی" کوتاه شده است. در آن جامعه بیکاری به معنای گرسنگی و تباهی است. "بیمه بیکاری" کلاه شرعی و قانونی آنرا تشکیل میدهد. میشود از مدیر مربوطه پرسید چگونه این انسانها بیکار شدند؟ تامین زندگی، جمعیت محروم از بیمه بیکاری چیست؟

"بیمه‌شدگانی که بدون میل و اراده بیکار شوند در صورتی که دارای حداقل شش ماه سابقه پرداخت حق بیمه باشند می‌توانند از مقرری بیمه بیکاری استفاده کنند."

نقش دولت تا
همین جا طبقه
بورژوا آتطور
که هست را از
چشم طبقه کارگر
پنهان ساخته
است. کافی است
تلاش عظیم یک
دهه اخیر
بورژوازی ایران
در دفاع و توجیه
قالب اسلامی
حکومت در
ایران را بخاطر
بیآوریم.
رفسنجانی و
روحانی
قهرمانان این
طبقه هستند



ادامه چه کسی زندگی

دامنه مشمولین مربوط باشد نعل به نعل مشترک عمل کرده اند. نکته در خور توجه اینست که همه این جناحها به جهت چه چرخیده باشند، به همان اندازه که به دلجویی سرمایه و دزدی و ارتشا رو آورده اند، بیمه بیکاری سنگر لجن پراکنی آنها به طبقه کارگر بخدمت گرفته شده است.

آنچه بنام "بیمه بیکاری" در ایران وجود دارد، یک سند بدون چون و چرا بر استتکاف دولت از گردن گذاشتن بر وظیفه خود در قبال تامین زندگی شهروندان جامعه است. چه چیزی گویاتر از اینکه در بحبوحه یک بحران معاش، در حالیکه یکی بعد از دیگری یارانه ها و حمایتهای جنسی، گرانی و تورم قطع شده اند، در حالیکه دولت با قانونمندی قراردادهای موقت رسماً بیکاری را رونق میبخشد؛ بیمه بیکاری سه در صدی جز محکوم ساختن مردم به مرگ تدریجی؛ از معنای دیگری برخوردار نیست. بیمه بیکاری موجود بیشتر از آنکه یک سنگر رفهمیستی، یک نان سفره در روز مبدا و سنگری برای جماعوری نیرو کارگر باشد؛ ابزاری برای تفرقه میان شاغلین و بیکاران، میان بیمه دهندگان و مابقی کارگران عمل کرده است.

بیمه بیکاری یک جبهه دیگر در مقابله منفرد او با کارفرمای توطئه گر را به کارگر تحمیل کرده است، جبهه ای که بشدت جسم و روح کارگر را فرسوده میسازد.

طبقه کارگر ایران در سی سال اخیر در تحول جامعه

ایران، در سازندگی و آفریدن ثروت یک معجزه آفریده است. بحران عمیق سرمایه در ایران به قیمت استثمار وحشیانه طبقه عظیم کارگر به مجرای ثروت عظیم بورژوازی تبدیل گردید. طبقه کارگر در کنار کار شاق و پایین ترین دستمزدها در عین حال بیکاران طبقه خویش را نیز بر گرده خود گرفت. تقسیم دار و ندار با در و همسایه و دوست و فامیل جز فقر عمومی نتیجه دیگری نمیتوانست بدنبال داشته باشد. این طبقه باروت لازم برای انفجار کل جامعه را در کوله خود دارد و بیمه بیکاری شایسته میتواند مشتهای کارگران را بهم گره بزند. ■

قانون بیمه بیکاری در ایران را باید ساده ترین و روشن ترین قانون دنیا نامید. باید بلافاصله اضافه کرد ترکیب 26 کلمه تحت عنوان "قانونی برای بیمه بیکاری" و تبدیل آن به ابزار گرسنگی و محرومیت دست کم شش میلیون خانواده از مردم زحمتکش در طول بیست سال آژگار را باید جزو رذیلانه ترین توطئه و جنایت طول تاریخ بشری قرار داد. حق دارید پرسید سرنوشت کارگر جامعه قبل از قانون بیمه بیکاری از چه قرار بوده است؟ حق دارید پرسید تکلیف میلیونها کارگری که هنوز شامل بیمه بیکاری نشده اند چگونه است؟

مطابق اظهارات مدیر کل وزارت کار "تشخیص ارادی و غیر ارادی بودن بیکاری بر عهده کمیته‌ای متشکل از نمایندگان اداره تعاون، کار و رفاه اجتماعی و سازمان تأمین اجتماعی است"

بدون شک جلسات این کمیته باید بسیار سرگرم کننده باشد. دیدن چهره اعضای کمیته که حرف دهان یکدیگر گذاشته، و در متن شاهکار وزارتخانه متبوع در تثبیت قراردادهای موقت، پرونده متقاضیان را یکی پس از دیگری به سطل آشغال می

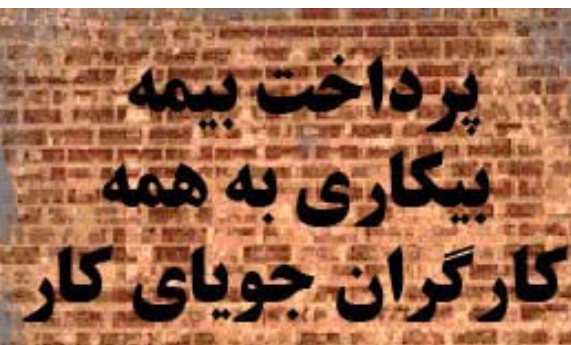
سپارند، حتما باید تماشایی باشد. کمیته مشابهی در دستگاه قضایی برای محاکمه کارگران اعتصابی وجود دارد. پروتوکل جلسات این دو کمیته را باید با عکس ساختمانهای نیمه سوخته وزارت کار و دستگاه قضایی به اسناد تاریخ زمینه عصیانهای حق طلبانه کارگری سپرد.

درايت زيادی نمی طلبد که دید 97 درصد از کارگران آن جامعه عملاً و رسماً و مطابق قانون از امکان برخورداری از بیمه بیکاری کذایی محروم شده اند. درایت زیادی نمی طلبد که تشخیص داد همه خاصیت قانون بیمه بیکاری در کیسه گشادی است که برای دریافت حق بیمه از کارگران دوخته شده است. کافی است به ارقام نجومی از بیمه بیکاری کسر شده از دستمزد کارگران مراجعه شود، پولهایی که به بهانه های مختلف هرگز به کارگران در هنگام بیکاری پرداخت نمی گردد، و یا پولهایی که معمولاً کارفرما به سادگی به جیب میزند. بیمه بیکاری حدیث یک توطئه آشکار دولت در سرکیسه کردن و سردواندن کارگران و توجیه رفع مسئولیت در مقابل گرسنگی و نیاز بیکاران است.

"بیمه بیکاری" با همین مضمون و با همین کارکرد در ویتترین دولتهای سازندگی، اصلاح طلب، اصول گرا، پوپولیست و انواع اقسام حشرات ضد کارگری بیرون و درون مجلس خود نمایی کرده است. همه این گروه بندی های سیاسی بعلاوه ارگانهای ضد کارگری آنها، شوراهاى اسلامى و خانه کارگر از تا آنجا که به سیاست و اهداف ناظر بر آن و سطح بیمه و

طبقه کارگر
ایران در سی
سال اخیر در
تحول جامعه
ایران، در
سازندگی و
آفریدن ثروت
یک معجزه
آفریده است.
بحران عمیق
سرمایه در
ایران به قیمت
استثمار
وحشیانه طبقه
عظیم کارگر به
مجرای ثروت
عظیم
بورژوازی
تبدیل گردید.
طبقه کارگر در
کنار کار شاق
و پایین ترین
دستمزدها در
عین حال
بیکاران طبقه
خویش را نیز
بر گرده خود
گرفت

بخش مهمی از تاریخ مبارزه طبقاتی و از زبان مارکسیسم صرف اثبات این حکم گردید که بیکاری محصول کارکرد سرمایه داری است. هنوز هم همین مبارزه در مقابل ریاکارانی که بیکاری را به اشتباهات سیاستهای اقتصادی این یا آن دولت نسبت داده و کارگران را به امید حل مساله بیکاری بدنبال این یا آن سیاستمدار شارلاتان میفرستند؛ ضروری است.



بابک زنجانی: ذبح یک دردانه!

او همه مرزهای شناخته شده در موزائیک سیاسی ایران را بهم میریزد. بابک زنجانی کلید رسوایی کل حکومت جمهوری اسلامی است. در عین حال داستان او رسوا کننده معیارهای اخلاقی - سیاسی بخش بزرگی از اپوزسیون ضد رژیم ایران نیز هست. بابک زنجانی، گفته ها و ناگفته ها در مورد او بسیار بیشتر از هر کس دیگر، توجه و شیفتگی مردمان و بخصوص نسل جوان آن جامعه را بخود جلب کرده است و خواهد کرد.

یک وجه برجسته در پرونده بابک زنجانی ارقام سرسام آور پولهایی است که در اختیار وی جابجا شده است. یک رقم آن دو میلیارد یورو است. در هیچ کجای پرونده رقمی کمتر از بیست میلیون دلار به چشم نمیخورد. اگر لیست شرکای او که از فرمانده قرارگاه خاتم الانبیا، رئیس قوه قضائیه، وزیر نفت، نمایندگان مجلس، مسئولان نیروهای لباس شخصی و بسیاری دیگر شامل میشود را مد نظر قرار دهیم؛ بحث بر سر وجود حسابرسی و کنترل بر این پرونده موضوعیت خود را از دست میدهد. دست و دلبازی و اعتماد مافیایی کل رژیم را در بر گرفته است. پرونده زنجانی تازه سر کلاف پرونده های متعدد دیگر را در خود دارد. اهمیت ارقام "گمشده"، "حق الزحمه ها"، سود سرشار ناشی از خرید و فروش اموال دولتی در این پرونده آنجاست که این ارقام از مخارج تامین حداقل پنج سال بیمه بیکاری و از بودجه لازم برای حمایت کامل از زندگی تمام کودکان کار و خیابانی

اما برای یک کارگر انتظار یک دولت "سالم" بورژوازی محلی از اعراب ندارد. همانگونه که انتظار عدالت و رفاه بیهوده است. حتی در یک سناریوی فرضی از ریشه کن شدن فساد، کماکان هیولای واقعی فساد در جای دیگر است. به این دلیل ساده که مفهوم مد نظر از فساد دایره بهره کشی دیوانه وار از کارگر و استثمار وحشیانه جاری از این طبقه را در بر نمیگیرد.

در روایت های مذهبی، ابراهیم برای اثبات عمق وفاداری به پروردگار خود دشنه بر گلوی بهترین فرزند خویش، اسماعیل نهاد. در این روایت تا آنجا که به ابراهیم و پروردگار مربوط است تکلیف همه چیز روشن و قابل پیش بینی است. اما هر چقدر که شرح ماجرا به اسماعیل میپردازد، سردرگمی و ناباوری اوست که در مرکز توجه قرار میگیرد و این اسماعیل است که سمپاتی به خود جلب میکند. سرنوشت بابک زنجانی با سرنوشت اسماعیل شباهت زیادی دارد. امروز در دنیای واقعی بورژوازی ایران و دولت آن محاکمه بابک زنجانی، را ایزار نمایش تضمین شرایط مطلوب در بازار ایران رو به سرمایه جهانی ساخته است. که بگوید بدون دخالت دستهای پنهان، همه سرمایه ها از شرایط برابر برخوردار خواهند بود. بابک زنجانی سردرگم به هر سو پر و بال میزند و هر چه که بیشتر از پرونده و ماسبق آن رو میشود، پته دو طرف معامله را روی آب می افتد و سمپاتی به "دردانه" جمهوری اسلامی بیشتر و بیشتر میگردد.

آیا این آقایان میدانند که ایران تحریم است؟ میدانند که تحریم معنیش چیست و آیا تا کنون شده است که به یک بانک خارجی مراجعه نمایند تا با دیدن پاسپورت ایرانی ایشان را بدون هیچ عذر خواهی از بانک بیرون کنند؟ آیا اصلا ایشان مراحل فروش نفت را میدانند؟ آیا از عملیات بانکی برای

انتقال پول از یک کشور به یک کشور دیگر آگاه هستند؟ آیا میدانند که یک بشکه نفت خام چند لیتر است و ظرفیت یک نفتکش چند میلیون بشکه است؟ (سایت انتخاب، 12 دیماه 1393)

این چند سطر از دفاعیه بابک زنجانی است. مردی چهل ساله که در ده سال اخیر آوازه ثروت بیکران او بر همه زوایای زندگی در جامعه در ایران سایه انداخته است. در مورد او و زندگیش افسانه ها ساخته شده است. او سنبل جستجوی "میان بر" در دالان های حکومت در ایران بوده است. دزدی و بند و بست و داستان آقا زاده ها امر تازه و ناشناخته ای در دنیای سیاسی ایران نیست. حالا دیگر دوره "زمین خواری" و "کارخانه خواری" را به سر رسیده است، دوره جدید مهر بابک زنجانی را بر خود دارد که نه با اعتبار پدری از تبار روباه رفسنجان، بلکه روی پای خود ایستاده است. کسی شدن، دستی به جایی بند شدن از راه بابک زنجانی مستلزم وارد شدن به پشت پرده نبود. شرح حال او را میشد در مجلات و در گفتگو با ایشان خواند. دسترسی به او حتی در زندان کار سختی نیست. او ستاره سینمای جمهوری اسلامی در سکانس های عریان "کاپیتالیستی" آنتست. او متهم به "فساد" است. اما پرونده

پدیده بابک زنجانی، در عین حال پوزخندی بر اپوزسیون ضد رژیمی نیز بوده است، اپوزسیونی که به اسم "آخوندهای بی سواد" نالایق مورد حمله قرار داده است. به زعم این اپوزسیون میبایست حکومت آخوندی در ناتوانی در تنظیم رابطه با "جهان متمدن" طرد گردد.

بسیار فراتر است. پدیده بابک زنجانی، در عین حال پوزخندی بر اپوزسیون ضد رژیمی نیز بوده است، اپوزسیونی که به اسم "آخوندهای بی سواد" نالایق مورد حمله قرار داده است. به زعم این اپوزسیون میبایست حکومت آخوندی در ناتوانی در تنظیم رابطه با "جهان متمدن" طرد گردد. برعکس، دویست و پنجاه صفحه پرونده بابک زنجانی میتواند مبنای کيفر خواست علیه دولتهای متعدد "جهان متمدن" باشد که در سطح عالی ترین مقامات درگیر معامله و زد و بست با "دوستان" خود در تهران بوده اند.

قضاوت در مورد جرم و مجازات این شخص آسان نیست، به این خاطر که پرونده او در دست شرکای سابق اوست، کسانی است که املاک و دارایی و سپرده های بانکی خود آنها در گوشه و کنار دنیا باید به نفع اموال عمومی مردم مصادره شود. اما نکته مهمتر این پرونده آنجاست که او خود را یک "بسیجی اقتصادی" مینامد و پای مردم را به میان میکشد. "بسیجی" های دیگر رژیم که در لباس قانونگذار نان سفره کارگران را به غارت میبرند، بسیجی

ادامه بابک زنجانی

هایی که فداکارانه کارگران را دستگیر و شکنجه و سر به نیست میکنند، بسیجی هایی که خاک به چشم مردم میپاشند؛ هر کدام اینها بمراتب از بابک زنجانی گناهکارتر نیستند؟

شاه بیت داستان بابک زنجانی آنجاست که منت بر سر طبقه کارگر میگذارد.

لازم به ذکر است که زنجانی هر آنچه اندوخته است وارد ایران کرده و سرمایه اش در گردش و در ریسک است نه پس انداز در بانکهای سوییس... او با این سرمایه ای که اندوخته است چنان کار آفرینی کرده است که امروز از بر آن هزاران خانواده بهتر از دیروز زندگی میکنند کما اینکه دولت در سالهای اخیر با میلیاردها دلار در آمد نفتی حتی یک شغل هم ایجاد

نکرده است و به جز بیکاری کارگران کارخانه ها خبر دیگری شنیده نشده است. (همانجا)

بابک زنجانی باید ته صف "قهرمانان" دیگر از نوع خود بایستد که تعداد و مدالهایشان از شمارش خارج است. وزیر

اطلاعات و دستگاه کشتار و سرکوب منت میگذارند که با ایجاد نظم کارگر را از آشوب و دزدان محافظت میکنند، کارفرما منت میگذارد که به خاطر اوست که کارگر نانی در سفره دارد، دستگاه مذهبی منت میگذارد که خدایی برای تسلی برایش در آسمانها میترانند، دولت و مجلس منت قوانینی را بر او میگذارند که هر چه ضد کارگری تر میشود هنوز از کارگر طلب میکنند شکر گذار باشد که "یک سر سوزن از بردگی محض بهتر است"؛ و نباید امریکا و شرکای اپوزسیون ضد رژیم را از قلم انداخت که از هیچ فداکاری از طریق محاصره اقتصادی و جنگ در "دفاع از منافع" مردم زحمتکش فرو گذاری نکرده و نخواهند کرد!

این "قهرمانان" اجزای یک پدیده واحد و مخوف را شکل میدهند که همگی در حفظ این دولت شریک هستند. امروز به اقرار بالاترین مقامات، فساد بر تمامی پیکر حکومت چنگ انداخته است. فریاد "آی فساد!" تمام سطوح و شیارهای جامعه را فرا گرفته است. صد البته دامنه فساد و دزدی و ارتشاء، تا همانجا که افشا شده است، سرسام آور است؛ صد البته کل "مبارزه با فساد" اینها یک نمایش حفظ آبرو است. اگر فساد را فقط در محدوده بورژوازی آن "یعنی گردش پول خارج از کنترل و مالیات" در نظر بگیریم از پرونده دویست صفحه ای بابک زنجانی روده بر خواهید شد. کسی هست بپرسد وزیر کار از طریق قراردادهای موقت چند میلیارد دلار را قاچاق میکند؟ کسی هست بپرسد آستان قدس

و فیضیه قم بر کدام دریای بیکران دلار لنگر انداخته اند؟ کس هست بپرسد بانک مرکزی با بازی با قیمت ارز چند بار و در چه ابعادی از جیب مردم کش رفته است؟ چه وقت قرار است بلاخره از کارفرمایان مالیات اخذ گردد؟

اما برای یک کارگر انتظار یک دولت "سالم" بورژوایی محلی از اعراب ندارد. همانگونه که انتظار عدالت و رفاه بیهوده است. حتی در یک سناریوی فرضی از ریشه کن شدن فساد، کماکان هیولای واقعی فساد در جای دیگر است. به این دلیل ساده که مفهوم مد نظر از فساد دایره بهره کشی دیوانه وار از کارگر و استثمار وحشیانه جاری از این طبقه را در بر نمیگیرد. دستمزدها و شرایط کار بنا به مقفوضیات سوآوری سرمایه، بیکاری گسترده، زندگی زیر خط فقر، کار کودکان، تن فروشی زنان و ... عین کارکرد "طبیعی" جامعه است. یمنسولیت نگون بختی انسانها را باید به پای سرنوشت بد نوشت و نه منطق سرمایه و سود آن. سرمایه دار و کارفرما نه یک تبهکار بلکه محترم ترین فرد جامعه است. بهشت عاری از

فساد یک حکومت لایق بورژوایی در ایران حکومتی است که سرمایه داران به استثمار باتدازه کافی وحشیانه و البته قانونی رضایت داده باشند.

این "قهرمانان" اجزای یک پدیده واحد و مخوف را شکل میدهند که همگی در حفظ این دولت شریک هستند. امروز به اقرار بالاترین مقامات، فساد بر تمامی پیکر حکومت چنگ انداخته است. فریاد "آی فساد!" تمام سطوح و شیارهای جامعه را فرا گرفته

در دفاع از بابک زنجانی یک ادعای تلخ دانما تکرار میشود: بابک زنجانی رانت نداشته است بلکه با عرض معذرت از همه در میان میلیونها نفر آدم چشم به راه و نالان و خسته و نا امید عرضه و شهادت داشته است... (همانجا)

در مورد "مردم نالان و خسته و ناامید" اجازه دهید عمق تنفر انگیز این کلمات را به بابک زنجانی ببخشیم. این بخشش به ما کمک میکند به لجنزار اصلاح طلبان، اقتصاد دانان به رفرمیستها نگاهی بیاندازیم که نسخه صبر و تغییر تدریجی را برای کارگر و مردم زحمتکش میپیچند. "نالان و خسته و ناامید" صفتی است که این جماعت روزانه به صورت آن جامعه پرتاب میکنند تا از جناب روحانی مظهر امید بسازند. در ادبیات این جماعت مردم باید "نالان، خسته و ناامید" معرفی شوند تا سناریوی محاکمه بابک زنجانی موجد بارقه های امید در قلب آنها گردد. اما در مورد "عرضه و شهادت" ادعای جملگی ده شاهی اعتبار ندارد. نوبت به این عبارات که برسد سرها به سمت هزاران کارگری میچرخد که با اعتصاب و مبارزه و پرچم خود تمام بازگاه پهلوان پنبه های "عدالت اسلامی قسطنطنیه" را فرو ریخته اند. ■

اما برای یک کارگر انتظار یک دولت "سالم" بورژوایی محلی از اعراب ندارد. همانگونه که انتظار عدالت و رفاه بیهوده است. حتی در یک سناریوی فرضی از ریشه کن شدن فساد، کماکان هیولای واقعی فساد در جای دیگر است

زنده باد حکومت کارگری

میدادند. این امر، یعنی مذاکره مستلزم آن بود که نمایندگانی انتخاب شوند (همانطور که در شهرهای قزوین، تهران، اصفهان، تبریز و کرمانشاه چنین کردند). اگر گفت و گوها به نتیجه نمی رسید، آنان مطمئن می شدند که باید نوعی سیستم ارتباطی و شبکه را به منظور تداوم مبارزه بین خود حفظ کنند. به این منظور آنان در ابتدا نیاز به محلی داشتند که در آن جمع شوند، و بعد نمایندگانشان از سوی مقامات به رسمیت شناخته شوند. آنان برای باور بودند که چنین به رسمیت شناختن، مانع حملات دلبخاهی و سرخود به آنها می شود. به این گروه های رسمی کارگران بیکار، بسته به درک رهبرانشان عناوین خاصی داده میشد. معمولترین این نامها «شورا» «سندیکا» و «کانون» بودند.

برخی از این گروه ها از صرف انتخاب نماینده فراتر می رفتند و در عوض تلاش می کردند، تا ساختار با دوامتر و پایدارتری به سازمانشان بدهند. در اصفهان وقتی که کارگران دریافتند، که تامین شغل به آن راحتی نیست که در ابتدا تصورشان را می کردند با شرکت دادن کارگران بیکار تمام شهر و حومه آن در «اتحادیه کارگران بیکار اصفهان و حومه» به تحکیم سازمان و تشکیلاتشان پرداختند. در تهران، وقتی گفت و گوهایی مقدماتی با وزارت کار به شکست انجامید، رهبران بیکار (در ۱۴ اسفند) نشست را در خانه کارگر برگزار کردند تا طرح های مربوط به ایجاد سازمان منسجمتر و تشکیلاتی تر را بررسی کنند. به دنبال آن شورای موسس کارگران پاره وقت و فصلی تشکیل شد (۲ فروردین ۱۳۵۸) و خانه کارگر را رسماً به عنوان ستاد دائمی شان برسمیت شناختند. خانه کارگر به صورت یک نهاد با اهمیت برای کارگران تھی دست درآمد.

خانه کارگر در ابتدا به صورت کاملاً خودبخودی در اختیار بیکاران قرار گرفت. نشست اولش که برای عموم آزاد بود، حول موضوعات متنوعی دور می زد. نشستهای عمومی اش اغلب هم پویا بود و هم آشفته، و جمعیتی سیصد و یا چهارصد نفری را به خود جلب می کرد. برای حل این مشکل گاهی اوقات کارگاه های جدا گانه ای تشکیل می شد. و زمانی که که گروه های سیاسی بطور فعالتری در نشست شرکت جستند، استاندارتهای نظم و دیسیپلین بیشتری ایجاد شد. بحث ها سازماندهی شده تر، سخنرانان دقیقتر و متعاقباً تفاوت های ایدئولوژیک واضح تر شدند. صحبت های سخنرانان وابسته به یک خط سیاسی خاص، را مخالفانشان قطع می کردند، و هوادارانشان تشویق. گویی شعارهای بزرگی که بر دیوار محل سخنرانی به چشم می خوردند، دیگر انعکاس و طنین شان را از دست داده بودند. «تنه راه برای زحمت کشان همبستگی و سازماندهی است» و «دمکراسی کارگری محدودیت نمیشناسد». «بحث هایی که از سوی گروه های چریکی مطرح می شد، گرایش به موضوعاتی چون؛ «انقلاب دمکراتیک در مقابل انقلاب سوسیالیستی» و «مبارزه اقتصادی در مقابل مبارزه سیاسی» داشت که ظاهراً با نگرانی های روزمره بیکاران چندان ارتباطی نداشت. گذشته از بحث ها، برسمیت شناختن رسمی خانه کارگر، به تنهایی هم از نظر سیاسی و هم

انقلابیون بیکار: جنبش بیکاران

بخش سوم

برای آشنایی با اعتراضات بیکاران در ایران کتاب "سیاستهای خیابانی" نوشته آصف بیات یک منبع بسیار ارزشمند است. در سه شماره نشریه علیه بیکاری یک فصل از این کتاب را که مشخصاً به کارگران بیکار و مبارزات آنها اختصاص دارد را نقل خواهیم کرد. خواننده این سطور خود بسیار سریع به اهمیت مطالعه کل کتاب سیاستهای خیابانی پی میبرد. آصف بیات با مجموعه تحقیقات و کتب متعدد خویش به یک نام معتبر از تاریخ و مبارزات کارگری در ایران تبدیل شده است.

سازمان یافتن

مبارزه بیکاران تا حدی آشفته و بی سامان بود. یک دلیلش آن بود که بیکاران یک گروه یکپارچه و متجانس نبودند، آنه دارای پیش زمینه های متفاوتی بودند که به هر کدام شان ظرفیت بسیج و سازماندهی متفاوتی برای عمل جمعی می داد. همانطور که قبلاً یادآور شدیم، سه گروه عمده، جمعیت بیکاران را تشکیل می دادند. کارگران بیکار شده و اخراجی، فارغ التحصیلانی که کار پیدا نکرده بودند و بیکاران گذشته و کارگران فصلی. هیچ گونه پیوندی سازمانی، بین این سه گروه قابل تصور نبود. کارگران بیکار شده عمدتاً در گذشته در کارخانجات و واحدهای تولیدی کار می کردند. محیط کار جمعی به این گروه مبانی مشابهی برای ارتباطات و روابط داده بود، در حالی که آن دو دسته دیگر، غالباً جداجدا و پراکنده بودند و حتی از یک محیط جمعی برای کار برخوردار نبودند. در میان این طبقه بندی ها، گاهی افراد به طور تصادفی و برای یک مدت کوتاه همدیگر را ملاقات میکردند. رهبران گروه نیز غالباً به طور خودبخودی و بدون مشورت یا رقابت انتخاب می شدند. هیجانات گاهی وقتها بر تصمیمات عقلانی و اقدامات سنجیده و محاسبه شده، می چربید. بطوری که یکی از فعالان اظهار داشت «ما تصمیم نگرفته بودیم کعه وزارت کار را تصرف کنیم این کار اتفاقی بود. ما درحال تظاهرات در خیابان بودیم و شعار می دادیم، مردم خیلی هیجان زده شده بودند، و ناگهان همه مان دیدیم که داریم از دیوار وزارتخانه بالا میرویم»

با این همه درجه ای از سازماندهی و هماهنگی را می شد مشاهده کرد. دو عامل در این مسئله نقش کلیدی داشتند؛ صرف نیاز به سازماندهی، و نقش بسیج کننده گان

ضرورت سازماندهی

قبل از هر چیز دیگر، و قبل از توسل به تظاهرات، تحصن، غارت ویا شورش، بیکاران به مواضع و گرایشات مقامات جدید کشور تکیه میکردند. آنان در ابتدا مذاکره را ترجیح

درایت زیادی
نمی طلبد که دید
۹۷ درصد از
کارگران آن
جامعه عملاً و
رسماً و مطابق
قانون از امکان
برخورداری از
بیمه بیکاری
کذایی محروم
شده اند. درایت
زیادی نمی طلبد
که تشخیص داد
همه خاصیت
قانون بیمه
بیکاری در کیسه
گشادی است که
برای دریافت
حق بیمه از
کارگران دوخته
شده است

ادامه انقلابیون بیکار

روحانیون و نیروهای انتظامی محل آن را نپذیرفتند و پیشنهاد کردند که این وامها از طریق مساجد توزیع شوند. به هر حال سندیکا این پیشنهاد را نپذیرفت. سرانجام طی توافقی که صورت گرفت، هردو طرف موافقت کردند که مدارس به جای مساجد، محل پرداخت این وام ها باشد.

نقش سازماندهندگان

فعالان جوان که عمدتاً دانشجویانی دارای گرایشهای رادیکال اسلامی و سوسیالیستی بودند، نقش مهمی در بسیج و سازماندهی بیکاران ایفا کردند. این فعالین عمدتاً دیپلمه های بیکاری را که آمادگی بیشتری برای بسیج شدن داشتند، به عنوان اهداف سازماندهی انتخاب می کردند. انقلاب به دانشجویان تجربه کار جمعی بیشتری داده بود. این فعالین، سپس نگرانی های این کارجویان جوان را به مسئله کلی بیکاری جامعه پیوند می زدند. مهارتهای اجتماعی، سواد و انعطاف این فارغ التحصیلان دبیرستانی، آنان را به سازماندهندگان و بسیج کنندگان بالقوه ای برای احقاق حقوق خودشان، تبدیل کرده بود. یکی از سازماندهندگان سوسیالیست چگونگی تاثیر این تاکتیک را در ایجاد سازمان بیکاران در کرمانشاه چنین تشریح کرد.

((ما دیگران (دیپلمه ها) را جمع کردیم و از آنان خواستیم که نظراتشان را در باره اقدامات اعتراضی بیان کنند. و به این نتیجه رسیدیم که هریک از ما که در اینجا حاضر است، باید مسئولیتی را بپذیرد. مثلاً باید، دوستان، خویشاوندان، همسایگان و همکاران مان را از چنین اقداماتی آگاه سازیم. و نیز باید در باره آماده کردن اعلامیه برای توزیع در سراسر شهر چاره ای بیندیشیم.))

دیپلمه های کرمانشاه در ابتدا اصرار داشتند که سازمان مخصوص و انحصاری خود را داشته باشند. اما بعد ها قانع شدند که آنان هم درد مشترکی با دیگر بیکاران دارند. بنابراین سربازگیری شان از میان تهی دستان بیکار، کارگران ساختمانی و کارگران فصلی در محلات تهی دست نشین آغاز شد. در نخستین تلاش جمعی شان، آنان موفق شدند حدود 100 نفر بیکار را گرد هم آورند. در این تجمع، سخنرانان بر اهمیت ایجاد یک انجمن بیکاران و متحد ساختن همه بیکاران تاکید کردند. به دنبال یک تظاهرات خیابانی، سازماندهندگان خواهان یک تحصن در ساختمان فرمانداری شدند. در همین موقعیت بود که جمعیت 7 نماینده را از بین خود انتخاب کرد که چهار نفرشان دیپلمه بودند (دو مرد و دو زن) دو کارگر بیکار و یک نماینده از بین والدین دیپلمه ها، چند روز بعد، این نمایندگان در یک پارک عمومی با شرکت یک جمعیت 50 نفری با یکدیگر ملاقات کردند تا یک نام رسمی برای سازمانشان برگزینند و آئین نامه تصمیم گیری و بحث نشست ها را تدوین کنند و بدینگونه ((اتحادیه افراد بیکار کرمانشاه)) ایجاد شد.

به رغم آنکه فعالیتهای سازمان یافته بیکاران گسترده بود، اما عمدتاً در بخش های مختلف کشور به صورت محلی و محدود باقی ماند. بیشتر آنان، چنان در تلاش روزمره شان برای بقا و امرار معاش سرگرم بودند که به سختی می توانستند به دنیای

به طور نمادین برای کارگران تهی دست یک پیروزی مهم محسوب می شد.

خانه کارگر، محلی برای سازماندهی فعالیتهایشان بود، و هم نمادی برای توانایی شان در دست زدن به یک حرکت جمعی مستقل. برای بسیاری از کارگران، خانه کارگر یک پناهگاه آشنا بود: «برخی ها شب همانجا می ماندند. غذا می آوردند و با دیگر همتایان کارگیشان شریک می شدند. بعضی ها موقع صرف ناهار همانجا می ماندند و در باره موضوعات مورد علاقه اشان بحث می کردند. به این ترتیب بسیاری از جوانان ساده، تجربه همبستگی طبقاتی را فرا می گرفتند. خانه کارگر در عمل به صورت مدرسه ای برای عمل جمعی درآمده بود.»

با این همه، فعالیتهای سازمانیافته بیکاران به خانه کارگر محدود نبود. چند انجمن بیکاران هم ایجاد شده بود. کارگران بیکار شده در آبادان، سازمان پرکارتی را با نام «سندیکای کارگران پروژه ای و فصلی آبادان» تاسیس کردند. همانطور که پیش از این اشاره شد، نطفه اولیه این سندیکا چند هفته قبل از پیروزی انقلاب در یک نشست اتفاقی در یک قهوه خانه محلی (قهوه خانه بوشهری ها) بسته شد و در آن ثبت نام مقدماتی و کار مقدماتی مبارزه، آغاز شده بود. به دنبال آن، تجمعی از سوی گروهی از کارگران در دانشکده صنعت نفت برگزار شد و طی آن یک شورای موسس تشکیل گشت. این شورا، عضو گیری اش را از طریق قهوه خانه های محلی به عنوان محل جلسات، آغاز کرد. در این مرحله، اولویت نخست، داشتن یک مقر (ستاد) دائمی بود. به دنبال مذاکرات فشرده و درگیری هایی با مقامات شهر آنان موفق شدند، مقر اتحادیه سابق کارگران را که تحت کنترل دولت قرار داشت به عنوان ستاد خود برگزینند. آنان همچنین سندیکا را به « کمیته امداد امام»، «پاسداران محلی و» «دفتر فرمانداری» معرفی کردند. سندیکا توانست بیش از 13 هزار کارگر بیکار را از حدود 20 حرفه گوناگون و با مهارتها و درآمدهای متفاوت سازماندهی کند. شورای موسس براساس تجربه پیش از استقلال الجزایر، تجربه بعد از انقلاب نیکاراگوئه و ایران دهه 1320، مجموعه ای از اقدامات قانونی را در دستور کار قرار داد. مهمترین وظیفه آنان عبارت بود از گفت و گو با کارفرمایان و درخواست از آنها برای به کارگماشتن مجدد کارگران بی کار شده. همچنین وظیفه دیگرش، یافتن شغل برای بقیه اعضا و تضمین پرداخت حق بیکاری به بیکاران بود. هدف درازمدت سندیکای کارگران آبادان، ایجاد اتحادیه بیکاران در دیگر استانها و در نهایت خلق «یک اتحادیه متحد ملی» بود.

سندیکای کارگران فصلی و پروژه ای آبادان، طی مدت فعالیتش، امتیازاتی را از طریق گفت و گو با مقامات استانی به دست آورد که از آن جمله بودند؛ به سرکار بازگرداندن گروهی از کارگران و تضمین پرداخت وام به بیکاران. بین سندیکا و مقامات رسمی در باره نحوه اختصاص این وام ها اختلافاتی بروز کرد. در حالی که وزارت کار نقش سندیکا را در فرایند اختصاص و توزیع وامها به رسمیت شناخت، بخشی از

آنچه بنام
"بیمه
بیکاری" در
ایران وجود
دارد، یک
سند بدون
چون و چرا
بر استتکاف
دولت از
گردن گذاشتن
بر وظیفه خود
در قبال تامین
زندگی
شهروندان
جامعه است



ادامه انقلابیون بیکار

خارج توجه داشته باشند. وظایف حیاتی چون عضو گیری، مقابله با نیروهای انتظامی و حفظ روحیه، بیشتر انرژی این سازمان ها را می گرفت. گفت گوی ایجاد یک انجمن هماهنگی ملی عمدتا از سوی فعالان چپ گرا دنبال می شد.

یک تلاش جدی انجام شد تا این مبارزات فردی و منفرد را با یک زمینه ملی پیوند بزند. در سوم اردیبهشت 1358، هیئت هایی از حدود 20 شهر و بخش در خانه کارگر تهران جمع شدند. هدف آنان متحد ساختن مواضع و استراتژی ها برای ایجاد یک سازمان ملی بیکاران بود. این هیئت ها همچنین شرایط و وضعیت بیکاران را در بخش های مختلف کشور مورد بحث قرار دادند. بطور خاص در مورد انشعابات و جدایی های حاصل از پذیرش مسئله وام بیکاری گفت وگو کردند. این نشست سه روز طول کشید و به هیچ گزارشگری اجازه ورود به سالن کنفرانس داده نشد. در پایان این نشست، بیانیه ای صادر شد و در آن از همه توده های بیکار کشور خواسته شد که در راهپیمایی روز اول ماه مه (11 اردیبهشت) 1358 شرکت کنند و دولت را مخاطب قرار دهند. قطعه نامه هشدار می داد که اگر مقامات به درخواست ها پاسخ مثبت ندهند، سازماندهندگان به «اقدامات جدی تر و مستحکمتری برای اطمینان از دستیابی کارگران به اهداف بحق شان دست خواهند زد»

در حقیقت سرعت وقوع تلاشهای سازمان یافته فوق العاده بود. نشست تهران در سوم اردیبهشت، اوج تلاشهایی بود که فقط دو ماه پس از انقلاب انجام شد. ایجاد یک انجمن تشکیلاتی اغلب آخرین مرحله مبارزه را تشکیل می دهد. اگر اعتراضات توده ای و خودبخودی و یک بسیج غیر تشکیلاتی، نتیجه ای به بار نمی آورد، در آن صورت یک سازماندهی تشکیلاتی نیاز بود تا تداوم مبارزه را تضمین نماید. در ایران خط فاصل بین عمل توده ای و کار سازمانی مخدوش شده به نظر می رسید. زیرا اول آنکه، مردم تازه از یک انقلاب موفقیت آمیز سربلند بیرون آمده بودند و آمادگی کافی برای بسیج شدن را داشتند. دوم آنکه، بسیج کنندگان ارزش زیادی برای ساختار انجمنی قائل بودند و آن را به مثابه اقدامی برای موفقیت تلقی می کردند. گروه های چپ بطور خاص، بریک کار سازمانی اصرار می ورزیدند و کارنهادی - ساختاری را عنصر ضروری در ایجاد یک پایگاه طبقاتی مطمئن برای خود می دانستند. با این حال در اکثر موارد این انجمن دارای ساختار تشکیلاتی ضعیفی بودند و غالبا تنها به صورت یک کمیته خاص هماهنگی برای بسیج عمل می کردند. آنان به ندرت از یک شیوه سازمانی دقیق بهره می بردند و یا از مبارزات انتخاباتی و رقابتی برای گزینش نمایندگان حمایت می کردند. به رغم تلاشهای وسیع، نبود زمان کافی به این سازمانها اجازه نداد که کارایی شان را امتحان کنند. جنبش بیکاران بزودی به یک سراشیبی و سقوط جدی رسید.

حکومت
سرمایه در
ایران دچار
بحران است.
رکود در رشته
های اصلی
صنعت به
سختی لانه
کرده است. اما
شاخص مهم
اقتصاد ایران
در تک و تاب
بی وقفه برای
غلبه بر بحران
آن است.
بورس تهران
گواه گویا و
سنبل تحرک
سرمایه در
جستجوی راه
نجات از
بحران است.

طنز

شرکت سهامی فیضیات قم در ایران

شوخی شوخی مملکت ما هم صاحب بورس شد. منظور همان تالار شیشه ای، با آن تابلوهای مملو از اعداد قرمز رنگ شیطانی است. بعد از سالها انتظار اربابان سیاست و اقتصاد در ایران بالاخره بورس فرصت عرض اندام پیدا کرد. هیچ دقت کردید در کشمکشهای بعد از مذاکرات اتمی بورس هم برای خودش کسی از آب در آمد؟ بالا و پایین رفت، خوش بین بود، بدبین شد یا محتاط ماند و ... خلاصه در صفحه اول روزنامه ها با منحنی های کذایی سری در میان سرها در آورد. عرض اندامش کوتاه مدت بود، حجم مبادلات ناچیز بود، اما اشتباه بزرگی است اگر بورس را دست کم بگیرید. هشتاد سال فس و فس، هشتاد سال سنگ اندازی و انکار راه به جایی نبرد. مگر این ملت چی کم دارد که باید از داشتن بورس محروم بماند؟ برای رفع هر گونه سوء تفاهم لازم است یاد آور شویم ماجرای بورس فقط مربوط به ثروتمندان نیست و برای من و شما و همه آسمان جل های بیکار دلایل محکمی وجود دارد که با کمال علاقه سرنوشت بورس را تعقیب کنند.

گفته میشود بورس یک سایه ترسناک است. گفته میشود اهمیت بورس خیلی بیشتر از محلی برای قیمت گذاری و خرید و فروش اوراق بهادار و بخصوص خرید و فروش سهام کارخانجات است. بورس یک شاخص، بورس یک دولت در دولت است، یک دست پنهان در اقتصاد، یک مرجع دیگر برای بازی با نان مردم محروم است. بورس، از نظر فیزیکی یک ساختمان است و چند نفر دلال. اما در دنیای واقعی یک "روح" است که به اعتبار خود، بدون هیچ منطق قابل فهمی، کاملاً دیمی و ابن الوقت میتواند از زیر زمین سبز بشود و با بالا و پایین بردن "منحنی نرخ ارز" خود را به هر چه مربوط و نامربوط دنیا است تحمیل کند. گفته میشود این خصوصیات بورس حتی در کشورهای پیشرفته و متمدن است و در کشورهایی مثل ایران که ثبات قانونی و مدنی و دموکراتیک آن ضعیف است میتواند فاجعه آفرین باشد. و

بالاخره باید تکلیف این ریا کاری را روشن کرد. کلاه خود را قاضی کنید! سرمایه در کجای دنیا از امنیت بیشتری برخوردار است؟ در این مملکت سرمایه له له زیاد دارد، نازش را میکشند، برایش قانون میگذرانند، دعا میکنند، سوره نازل میکنند، حکم جهاد میدهند؛ سرمایه دار ناجی مملکت و مهمتر از آن عمود دین است. سرمایه دار نه فقط از مالیات بلکه حتی از خمس و زکات معاف است. استثمار در این مملکت معنی ندارد، سرمایه دار یک "کاسب" است، حبیب خداست، کار آفرین و کارداران است. محیط کار ملک طلق بی چون و چرای کارفرما است حتی اگر کارگر جانش را از دست بدهد. با یک حساب سر انگشتی مقایسه کنید: با محاسبه تعداد امامان زنده و مرده، آیت الله ها و مراجع تقلید، مقامات دولتی، شوراهای

ادامه انقلابیون بیکار

مرگ

ادامه طنز

شرکت سهامی

اسلامی، جاسوسان، لباس شخصی ها، شکنجه گران و زندانبانان و لشکر موجب بگیر رسانه ای؛ به ازاء هر کارگر چند نفر به امر مراقبت از کارگر مشغولند؟ در این مملکت اعتصاب کارگری هم ممنوع است، هم حرام و هم جاسوسی برای دشمن. خون کارگر و هر جنبنده ای در محل اعتصاب حلال است... پس اینهمه گله از کمبود امنیت سرمایه برای چیست؟ هر چه هست، در این میان ترساندن کارگران از عواقب ترسناک بورس دیگر بیش از حد لوس و نا مربوط است. آیا در دنیا دیمی تر از اظهارات مقامات، قوانین مصوبه شان، فتوای علما سراغ دارید که یکی پس از دیگری کارگر را فقیرتر، بی سرپناه تر و بی حقوق تر به خاک سیاه نشانده باشد؟

به کارگران و بخصوص آسمان جل های بیکار آن و بطریق اولی به نشریه علیه بیکاری ربطی ندارد در برنامه ریزی کارکرد سرمایه شریک شود. اما با این وجود میشود استثنای فضولی کرد و پرسید: حالا که همه بخشهای تولیدی و خدماتی خصوصی شده و روانه بورس میگردد، چرا نباید خود فیضیه قم را خصوصی کرد. شرکت سهامی فیضیات قم!

مزایای این کار متعدد است. باور بفرومائید با این اقدام بورس تهران در عرض یک شب به یکی از قویترین بورسهای جهان خواهد شد. اما برکات آن برای کارگران هم ابد کم نیست. می پرسید چرا؟

اولا: این شرکت بزرگترین و پر سودترین بنگاه بازار کار و کسب ایران است. دارایی های این شرکت از مستغلات تا دارایی نقدی سر به آسمان میزند. حیطه فعالیت و حجم مشتری های این بنگاه در رویای موفق ترین چهره های دنیای سرمایه و تجارت هم نمیگنجد. انحصار "آمزش" در دست این بنگاه است که هفتاد هشتاد میلیون "مشتری" را به "خدمات" آن وابسته میکند. خدمات شرکت کاملا استاندارد است و اساسا در "ترغیب" مردم به عبادت است. محیط کار برای پرسنل شرکت کاملا امن است، چراکه از ارتفاع مطمئن و در آغوش تشک و بالشهای باندازه کافی گرم و از طریق بلندگو فرماندهی امور را بدست میگیرند. به همین دلیل نه سوانح محل کار، نه ایام بیماری و نه برای کلاه ایمنی و تجهیزات دیگر خرجی روی دست شرکت نمیگذارند. از خصوصیات پرسنل این بنگاه

جنبش با همان سرعتی که متولد شده بود، دچار مرگ و پریشانی شد. اول ماه مه آن سال، اوج قله عمل جمعی بیکاران بود. عقبگرد تدریجی جنبش پس از آن آغاز شد، تا آنکه مرگ واقعی اش در پاییز 1358 فرا رسید. جنگ کردستان در تابستان 58 فعالیتهای جنبش را تضعیف کرد. با آغاز جنگ در کردستان، دولت از فرصت استفاده کرد و به فرونشاندن دیگر ناراضیان و مخالفان پرداخت. اگر چه چند راهپیمایی اعتراضی از سوی بیکاران صورت گرفت، اما میزان برد و وسعت شان محدود ماند. در یازدهم مهر آن سال، یک جمعیت 1500 نفره بیکاران، دومین راهپیمایی را طی یک هفته در جلوی دفتر نخست وزیر انجام دادند. نیروهای انتظامی به سوی آنان تیر اندازی کردند و دولت هشدار داد که به اقدامات جدی علیه معترضان دست خواهد زد. در جو دراماتیک ناشی از اشغال سفارت آمریکا در تهران در آبان 58، دغدغه ها و نگرانی های بیکاران در میان هیاهوی مبارزه با ((شیطان بزرگ)) گم شد. درحقیقت، همان روزی که دانشجویان اسلامگرا از دیوار سفارت خانه آمریکا بالا می رفتند، شمار بزرگی از بیکاران در حال راهپیمایی در خیابانهای پایتخت بودند. اما فریادهای نومیدانه این تظاهرکنندگان در میان صدای رسای تظاهرات توده ای در سطح ملی که از محوطه سفارت آغاز شده بود، گم شد.

چرا جنبش با این سرعت فرو کش کرد؟ نخست به این علت که فشارهای سیاسی شدید بود. سازمانهای شبه نظامی طرفدار دولت، فشارهای روانی و فیزیکی شان را علیه جنبش بطور بی سباقه تشدید کردند و به ستاد مرکزی بیکاران حمله کرده و آن را غارت نمودند. رهبران جنبش را ((کمونیست کافر)) و یا ((00 منافق)) می نامیدند. نیروهای انتظامی مسلح، تقریبا به هر تحصنی که از سوی بیکاران صورت میگرفت با خشونت حمله میکردند. به ویژه پس از آنکه به این نتیجه رسیدند که گروه های رادیکال چپ و مجاهدین در پشت این حرکت ها قرار دارند. حرکت هایی که به باور این گروه های حامی دولت، هدف اش تضعیف انقلاب بود. گزارشهای متعددی در باره حمله به بیکاران در تهران، اصفهان، آبادان، اهواز، گچساران، و خرم آباد وجود داشت. که اغلب آنها طی دو ماه نخست پس از پیروزی انقلاب صورت گرفت. از سوی دیگر، کارفرمایان برای به ستوه آوردن کارگران بیکار شده به ویژه آنهایی که صدای اعتراض شان بلند کرده و از دولت می خواستند که صنایع را در اختیار خود بگیرد، جوخه های کارگری تشکیل دادند. برخی از امامان جمعه نیز فعالان بیکار را عوامل ضد انقلاب معرفی میکردند و جمعیت نمازگزار را (که عمدتا خودشان هم از طبقات کم درآمد جامعه بودند) تحریک می کردند که به تجمعات بیکاران حمله کرده و مانع از فعالیت شان شوند. این افراد این توانایی را داشتند که تهی دستان را علیه تهی دستان بسیج کنند. به رغم اختلاف درونی، تمامی دسته های داخلی نخبگان حاکم، برآن بودند که به اعتراض بیکاران خاتمه داده شود. رادیکالها و

خصوصی سازی در ایران بر تمامی زوایای تولیدی و خدماتی سایه انداخته است. دستگاه دولتی در حال ذوب شدن به سلسله ای از شرکتهای خصوصی است. قانون و مجاری قانون گذاری تبدیل به یک ماشین پرکار برای تسهیل واگذاری موسسات دولتی به مالکیت خصوصی و تسهیلات قانونی برای تحصیل سود بیشتر در جیب آنها شده است

از سایت اینترنتی علیه بیکاری دیدن کنید. نقطه نظراتتان را برای ما بفرستید!

www.a-bikari.com

ادامه انقلابیون بیکار

محافظه کاران، لیبرالها و اسلام گراها، همگی این فعالان را فرصت طلبان کم تحملی می دانستند که می خواهن، قبل از رسیدن میوه انقلاب آن را بچینند.

عامل دوم در تضعیف جنبش، مناقشه درونی رهبران آنها بود، به ویژه رهبرانی که دارای گرایشهای سیاسی قوی و خاص خود بودند. درحالی که فعالان مسلمان با همراهی کارگران غیر سیاسی تمایل به آن داشتند که به دستاوردهای فوری و کوتاه مدت قانع باشند، رهبران چپ رادیکال و کارگران ((سیاسی)) اصرار داشتند که مبارزه را باید درازمدت کرد، تا بصورت یک تلاش کلی برای تضعیف دولت موقت در آید. به علاوه به رغم آنکه سازماندهندگان کوشیدند که بین فارغ التحصیلان بیکار و کارگران بیکار وحدت و اتحاد ایجاد کنند، شکاف بین این دو همچنان باقی ماند.

بدون شک، چپ ها نقش مهمی در تبلیغ و تشریح رنج و مشقت توده های بیکار داشتند. آنان بویژه براین نکته اصرار داشتند که جنبش باید رادیکالیزه شود و دارای هویت سیاسی مشخصی گردد. بیشتر تشریفات گروه های چپ و بویژه گروه های مائویست که به خط سوم معروف بودند، در برگزیده گزارشهای متعددی در باره مبارزات بیکاران بود. آنان تحلیلهایی در باره علل ((کمبود کار)) ارائه و آن را به ((بحران سرمایه داری)) مربوط می دانستند. و به دنبال پان راه حل هایی برای مقابله با بیکاری ارائه می کردند. یک هفته نامه ویژه به نام ((علیه بیکاری)) از سازمان رزمندگان در تشریح این گونه مسائل شهرت داشت. تعدادی از کارگران مبارز همچون ((علی عدالت فام)) ((حسن لر)) ((اسد)) و دیگر کارگران که اکثرا دارای گرایشهای مائویستی بودند، مبارزات تهران را رهبری می کردند، همتایانشان نیز مبارزات جویندگان کار در شهرستانها را بسیج و سازماندهی می کردند.

با آنکه، کمک به تهی دستان انگیزه اصلی فعالین چپ بود، آنان در عین حال از آن برای مقاصد سیاسی خود بهره می گرفتند، هدف اولشان تضعیف دولت بورژوا لیبرال موقت و هدف دوم کسب حمایت سیاسی برای چپ ها بود. این بدان معنی بود که منافع جنبش می توانست عملا قربانی استراتژی سیاسی گروه های سیاسی خاص شود.

نکته نهایی و شاید مهمترین نکته آن بود، که پیشامدها و حوادث همزمان و استثنایی (یعنی از دست دادن ناگهانی و گسترده کار در شرایط انقلاب) که تولد جنبش را تسریع کرده بود، به تدریج داشت تغییر می کرد. تعدادی از کارخانه ها کارشان را از سر و تعدادی از کارگزارانشان را مجددا به کار گرفتند. طی 6 ماه اول انقلاب، حدود 50 درصد کارخانه ها و واحدهای کوچک، تولیدشان را از سر گرفته بودند. بخش کاربر ساختمان که سابقا حدود یک میلیون نفر کارگر را به خدمت گرفته بود، هنوز نیاز به تجدید حیات داشت. در این مورد دولت موقت حدود 12000 میلیون ریال اعتبار به مقاطعه کاران داد تا آنان بتوانن دستمزدها را پرداخت نمایند و

بورژوازی
ایران حق دارد
به مدیران
وزارت کار
خود افتخار
کند. در متن
این خبر و در
پنج شش کلمه
ترازنامه پر
افتخار کارکرد
دولت به رخ
کشیده میشود
که چگونه
دست کم شش
میلیون کارگر
و خانواده
کارگری از هر
گونه حمایت
در عرصه
"کار و تامین
اجتماعی"
کوتاه شده
است.

ادامه طنز

شرکت سهامی

همه فن حریف بودن آنهاست. از جمله پست ریاست جمهوری و یا فرمانده ارتش و یا قوه قضائیه، گوشمالی دادن کارگران اعتصابی و طراحی بیمه های توخالی در مجلس برای آنها خلق شده است. روابط تجارت بین الملل و مثلا انتقال پول به اسم آقازاده را کسی نمیداند از کجا یاد گرفته اند. دست آخر لازم است اشاره شود کالاهای این شرکت (از جمله دعا، طلب بخشش الهی، ورود به بهشت، بیرون کردن شیطان از اتاق و امثالهم) نه مواد اولیه و نه انبار لازم دارد و نه از تاریخ پایان مصرف خبری هست. در هنگام فروش هم هیچ گونه گارانتی به مشتری در کار نیست.

ثانیا: چهل سال آزگار مردم را دنبال داستان امریکای دجال بردند و معلوم شد آدرس عوضی بوده است. چهل سال هم ملت را مسلمانیزه کردند وضع از این قرار است که مشاهده میکنید. تمام حکومت تا بیخ فاسد و رشوه خوار است، هنوز سیاستمداران سر در نمیآورند با چه کسی دست بدهند یا ندهند، کارخانه ها ول معطل است، دولت در تمام پروژه ها و بسته هایش مداوما خیطی بالا میاورد، اینهمه مرجع تقلید و اینهمه دعا و نماز و سینه زنی دست آخر بیشتر از نصف ملت گرسنه میخوابند، هر چی کافر است از ما پیشی گرفته است.

تا همین جا اگر بیکار هستید حتما متوجه هدف ما از خصوصی کردن فیضیه گشته اید. الان دیگر وقت آن رسیده است که ساکنان فیضیه برای یکبار هم که شده با تقویت بورس به وظایف ملی خود تن بدهند. شریک شدن در سهام شرکت سهامی فیضیه، اگر سهام مربوطه سودآور باشد، مثل هر بیزینس دیگری باعث گرم شدن بازار اسلام خواهد شد که بنوبه خود میتواند کل بورس را بالا ببرد. مهمتر اینکه اگر پای منافع مستقیم خود در میان باشد علما را از دخالت بیجا در امور اقتصادی و اتمی دور میکند. ■



طنز

ایمان ساخت چین!

هفته گذشته معاون زیارت استاندارد خراسان رضوی اظهار فرمودند که 70 درصد اجناسی که به عنوان سوغات در بازارهای مشهد وجود دارد چینی است!

همین اینکه این خبر مثل بمب در فضای سیاسی و اقتصادی ایران منفجر نشده است را باید به مثابه یک رسوایی تاریخی ثبت کرد. راستی چرا استاندار خراسان رضوی استعفا نمیدهد؟ چرا یکی دو وزیر قربانی خشم خود جوش لشکریان رشد اقتصاد ملی نمیشوند؟ در همه دنیای مسلمانان اصیل و میهن پرست یک مصدق زمانه پیدا نمیشود؟ در میان دعوای روزمره در دفاع از حق مصرف کنندگان ایرانی در مقابل اجناس بنجل ساخت چین، نوبت به "تجهیزات اسلامی" مصرف کنندگان که رسید به هر "آشغال" بدرد نخور باید رضایت داد! آیا واقعا هیچگونه حدیثی یا تکلیف شرعی بر این موارد ناظر و منظور نشده است؟ گیریم که خود آیت الله ها در انتخاب اتوموبیل و یا جاکوزی محل اقامت شخصی خویش به مصالح اقتصاد خودکفا محل سگ هم نمیگذارند، آیا انتظار بیجایی است ایشان پیروان گنه کار را در تشخیص میان سره و ناسره تنها نگذارند؟

هر چه که سوالات زیادی در این مورد به درستی در ذهن شما راه پیدا کند، در عین حال ایدا لازم نیست برای اسلام در ایران کوچکترین نگرانی به دل راه بدهید. تا دلتان بخواهد دلسوز و مقام و حقوق بگیر و نهاد و بانک و قرارگاه و قانون و تخفیف و تبصره از نوع اسلامی هست که برای "رستگاری" هفت پشت ساکنان یکی دو قاره کفایت کند. از خود زعما بشنوید که اسلام از همان اول دین تجارت بوده است. تازه بحث بر سر کدام اسلام است؟ مگر اضافه شدن "اسلام چینی" به کلکسیون تاکوونی اسلام اصیل، اسلام سرخ، اسلام اجتهادی، اسلام مذاکراتی، اسلام امریکایی، اسلام تولیدی، اسلام ایرانی و غیره ضرری بحال خوانندگان بیکار این نشریه دارد؟ اصلا به ما چه مربوط است که چه جنسی بازار اسلام را گرمتر، ارزانتر و پر سودتر میسازد؟

شایعات نیمه موثق در گردش هست مبنی بر اینکه گویا کیفیت نازل مهر و تسبیح مستقیما بر کیفیت دعا و عبادت ملت تاثیر منفی داشته است. گویا صلوات مردم بخاطر تسبیح بد کیفیت ساخت چین به آدرس عوضی رفته است! در قدم اول بعید بنظر نمیرسد حکمتی در این حرف نهفته باشد. اگر نه، چرا همه دنیا در جذب سرمایه موفق شدند ولی نوبت به ایران که رسید آسمان تپید؟ قیمت دستمزد کارگران پایین تر نیست، که هست؟ نفس کشیدن و اعتراض کارگر سرکوب نمیشود، که میشود؛ همه اساس قانون و قاموس مملکت به ساز سرمایه دار نمیرقصند، که میرقصند. چهل سال مملکت را تو کیسه اسلام چپانده و به فلک نماز و روزه و شهادت و ریاضت و قناعت بستند؛ عاقبتش تبدیل به فاسد ترین سیستم حکومتی و

ادامه انقلابیون بیکار

تمام بخش ساختمان فعالیتهایش را از سرگیرد. فعالیتهای بخش ساختمان نیز در نیمه دوم سال 58 با ساختن واحدهای کم هزینه و کوچک ساختمانی آغاز شد. تا ماه اردیبهشت 58، حدود 21 هزار شغل در این بخش ایجاد گردید.

برخی مواقع کارگران بیکار شده، کارگاه هایشان را در اختیار می گرفتند و شورایی را برای اداره آن تعیین می کردند، و بعد از دولت می خواستند که مدیران حرفه ای را به کار بگذارند، تا کارها از سر گرفته شود. مثلا در 17 اردیبهشت 58، ده کارگر در کارخانه متوساک، سعی نمودند با توسل جستن به یک تحصن، شغل شان را دوباره بدست آورند. آنان اشغال و تحصن شان را به مدت 25 روز ادامه دادند بعد بیانیه ای را منتشر کردند ((25 روز تحصن با 4 روز اعتصاب غذا نتیجه؟ هیچ!)) در ادامه نوشتند ((ما چه می توانستیم بکنیم؟ تنها یک راه باقی مانده بود، تصرف کارگاه و اداره آن توسط خودمان، بنابراین ، روز یکشنبه 11 اردیبهشت ما داخل کارگاه شدیم و بعد از تعمیر دستگاه ها و تقسیم مسئولیت ها، تولید را از سر گرفته و محصول را فروختیم. به همان ترتیب کارگران بیکار شده ((پلاستو ماسوره کار)) کارخانه اشان را بازگشای کردند و کار را از سر گرفتند. اگر چه این تاکتیک در برخی موارد در بازیافتن شغل موثر واقع می شد، نظیر کلباره ها، کلوب های شبانه روزی و موسسه بلیط بخت آزمایی ، هیچ شانسی برای به دست آوردن مجدد شغل شان نداشتند.

دولت و وزارت کار بر اثر فشار زیاد جنبش بیکاران تلاش نمود تا برخی مشاغل موقتی مثل جاده سازی و یا کاشتن درخت در اماکن عمومی، ایجاد کند. هر چند دولت بازرگان رسما هرگونه استخدام در بخش دولتی را متوقف ساخته بود، اما چند نهاد انقلابی مثل جهاد سازندگی، نهضت سواد آموزی و نییاد مسکن، شمار زیادی از سپاه بیکاران را به خود جلب کرده بودند. مثلا، جهاد سازندگی که در خرداد 58 تاسیس شد، حدود 327 مرکز در سراسر کشور داشت و، حدود 14800 نفر را به خدمت گرفت و 4700 نفر داوطلب داشت. درصد کوچکی از 200 هزار نفر فروشنده بلیطهای بخت آزمایی از سوی نیروی تازه تاسیس سپاه به عنوان سیگار فروش در خیابانها به کارگرفته شدند تا با احتکار این کالا مبارزه کنند. ایجاد شغل برای دیپلمه های بیکار نیز از آخر 58 با تاسیس تعاونی های تولیدی در سراسر کشور آغاز شد. و سرانجام وام بیکاری مورد پیشنهاد دولت، اگر چه ناچیز بود، نوعی راه حل موقت برای برخی بیکاران تهی دست محسوب می شد. این پیشنهاد مسلما شکافی را بین دسته های مختلف بیکاران ایجاد می کرد. تا 17 مرداد 58، در عرض سه ماه، حدود 182000 کارگر بیکار شده بطور متوسط ماهانه یک وام 9500 ریالی دریافت کردند. اما پس از 6 ماه یعنی بعد از تابستان 58 و با این استدلال که ((سرمایه گذاری صنعتی)) آغاز شده بود و کارگران کم کم به سرکارشان باز می گشتند، پرداخت وام بطور کلی طرح، متوقف شد. دولت، طرحی را به نام ((وام شرافت)) برای دیپلمه های بیکار در نظر گرفت؛ سرمایه آن

اقتصاد ایران
با یک ماشین
تولیدی عظیم
الجنه قابل
مقایسه است
که با تسمه
کشیدن بر
گرده کارگر و
بسیار پایین تر
از ظرفیت
خود در حال
گردش است.

ادامه انقلابیون بیکار

میبایست از صندوقی تامین می شد که با یک صد حقوق شهروندانی که مایل بودند در طرح شرکت کنند، بوجود می آمد. پول شرکت کنندگان در طرح طی ۵ سال از سوی دولت بازپرداخت می شد.

در همین حال نهادهای خانواده، خویشاوندان و شبکه سنتی روابط نیز از بیکاران حمایت به عمل می آورد. بیکاران جوان، به خانواده‌هایشان متکی بودند و افراد مسن تر به شبکه خویشاوندان و دوستان متوسل می شدند تا نوعی کار، وام و یا کمک دریافت کنند. و سرانجام روش سنتی اتکا به شبکه های غیر رسمی که در تضاد با انجمنهای دارای گرایشهای سیاسی بود، به همراه اعمال فشارهای سیاسی نیروهای دولتی و تغییرات اقتصادی در کشور، به مرگ جنبش بیکاران کمک کرد. نهادهای سنتی، بیکاران را کم انگیزه تر کردند؛ تغییر شرایط اقتصادی، آفرینندگان جنبش را فرسوده تر کرد و سرانجام اعمال فشارهای سیاسی، جنبش را از رهبرانش محروم نمود، شروع جنگ در کردستان، ضربه هولناکی بر بدنه ضعیف جنبش وارد ساخت، در حالی که هیجان و شور و اشتیاق حاصل از اشغال سفارت آمریکا در تهران، اصل وجود جنبش را از دور خارج ساخت.

جنبش بیکاران ایران، به رغم ضعف های سازمانی اش، پیشرویهایی مهمی نیز داشت. این جنبش، دولت موقت را مجبور کرد که به مدت ۶ ماه به حدود ۱۸۰،۰۰۰ بیکار وام و کمک اعطا کند و چندین شغل موقت برای آنان ایجاد کند. در برخی از استانها، مقامات مسئول محلی تحت فشار و مبارزات بیکاران ناچار شدند، تعدادی از کارخانه های تعطیل شده را بازگشایی کنند. در بعضی جاها، کارگران بیکار شده راسا و بدون رضایت کارفرمایان، کارگاههایشان را فعال کردند و مهمتر از همه اینکه، جنبش، دولت را وادار کرد تا در بازسازی اقتصاد کشور و بطور خاص صنایع فلج شده اش که بیشترین نیروی کار را در خود داشت، عجله کند. اما همین دستاوردهای زیاد، خود به تضعیف جنبش کمک کرد. کارگران بیکار شده بخش صنعت که پیشتر مبارزات و سازمانهای کارگری بودند، کم کم به سر کار خود بازمی گشتند. دیگران نیز یا برای خود کار پیدا می کردند و به شغل سابق شان باز می گشتند و یا دنبال مفر جدیدی برای ادامه زندگی خود می گشتند. خلاصه اینکه، جنبش بیکاران دقیقا به این دلیل روبه تحلیل رفت که موفقیتهای کسب کرد.

اما برای بسیاری از افراد فاقد کار، مشکل بیکاری همچنان باقی ماند، به ویژه آنکه گروه هایی از جویندگان کار نیز وارد بازار کار می شدند. امتیازات کسب شده توسط جنبش نه به شکل عمده بیکاری را کاهش داد و نه رنج و مشقت بسیاری از بیکاران را پایان بخشید. جنبش از همان ابتدا نتوانست پرداخت حق بیمه بیکاری مورد درخواست اش را برای بیکاران تضمین کند. و در عوض صرفا به وام بیکاری اکتفا کرد. وام بیکاری اگر چه کسی انتظار بازپرداخت اش را از

اصل قضیه ساده است. از آنجا که "اقتصاد مال خر است" آقای استاندار هم متوجه هستند که با قیمت ارزانتر نیروی کار ایرانی و تولید تسبیح در محل برای "تجارتخانه رضوی" ایشان با صرفه تر است

ادامه طنز

ایمان ساخت

فقرترین مملکت دنیا برای مردم آن؛ و خر تو خر کامل برای سرمایه دار شد؛ پس چرا خبری نیست؟ اما شواهد و مدارکی در دست است که این شایعات ساخته دست اصلاح طلبان خارج حکومت است. این فرمول جماعت آب زیر کاه، حضرت همیشه ابوالفضل جمهوری جاوید اسلامی، است که برای مدتی مردم را دنبال نخود سیاه اسلام خودکفا بیاندازند.

در بررسی خبر لازم به کنکاش خیلی زیادی نیست. در ادامه خبر از به نقل از استاندار خراسان رضوی آمده است که :

بسته‌ای به نام اقتصاد زیارت داریم که در این بسته اجرایی به بحث سوغات زیارت پرداخته شده است. وی گفت: ما در حال برنامه‌ریزی کارگروه‌های اجرایی هستیم تا بتوانیم از ظرفیتی که در خراسان رضوی وجود دارد به نفع کاهش بیکاری و افزایش اشتغال استفاده کنیم.

قبل از هر چیز این خر مرد رندی را حتی از استاندار خراسان رضوی نباید پذیرفت. تا به حال ادعا میشد که ظرفیت خراسان رضوی، همانطور که از اسم استان پیدا است، در مقدس بودن آن، در زیارت و در نزدیکی با ملکوت الهی و امکان مستجاب شدن دعا است. حالا که اوضاع مملکت قاراشمش است پای بیکاری و افزایش اشتغال را پیش میکشند! تا اصلاح طلبانی مثل آقای فرخ نگهدار هستند لازم نیست کاسه داغ تر از آش برای آستان رضوی و جناب استاندار شد، ولی خدا را خوش نماید هر مزخرفی را به ریش مرقد امام بست. کاهش بیکاری با کارخانه ساخت تسبیح!! منت سر کارگر، همه معجزه و "کیفیت" مراحم کارگری جناب استاندار و امام و حکومت و اقتصاددانان همین است؟

اصل قضیه ساده است. از آنجا که "اقتصاد مال خر است" آقای استاندار هم متوجه هستند که با قیمت ارزانتر نیروی کار ایرانی و تولید تسبیح در محل برای "تجارتخانه رضوی" ایشان با صرفه تر است. اما تا ثبت مناطق آزاد تولیدات صنعتی اسلامی و ایجاد کارخانه در آن، و تا ثبت آن در بورس تهران (که طبعا یک دو جین بسته ضد رکود و غیر تورمی دولت را میطلبد) عجالتا مساله "کار آفرینی و کاهش بیکاری" و "رشد صنایع ملی" می تواند در دست متخصصان اقتصادی حلوا حلوا گردد.

ورود اجناس چینی باعث سردرگمی تولیدکنندگان و صنعتگران داخلی شده تا حدی که قادر به

ادامه انقلابیون بیکار

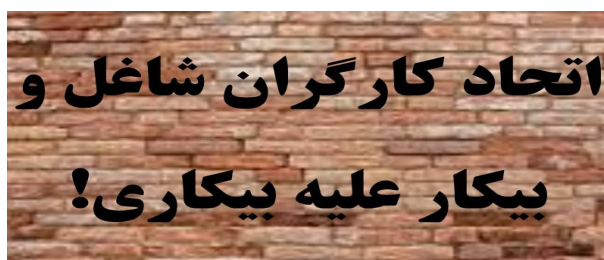
سوی بیکاران نداشت، اما فقط شامل 10 درصد بیکاران می شد. بعد از 6 ماه آن هم قطع شد. طرحهای ایجاد اشتغال نیز محدود باقی ماندند. نه تنها هزاران بیکار باقی مانده نتوانستند کاری برای خود بیابند، بلکه موج جدیدی از مهاجرتهای روستایی و شهری در سالهای آتی، انبوه جمعیت بیکاران را باز هم بیشتر کرد. خلاصه اینکه، شرایط استثنایی (بیکاری گسترده و ناگهانی و وجود عنصر اینولوژیک) که به رشد جنبش بیکاران کمک کرده بود، در حال تغییر کردن بود، اما مشکل بیکاری همچنان باقی ماند.

جمعیت بیکار می بایست خود را با واقعیات سیاسی و اقتصادی جدید وفق می داد. رژیم اسلامی تحکیم و تثبیت کنترلش بر مبارزات مردمی رو می آورد. انبوه بیکاران منتقد، و کارگران بیکار شده کارخانه ها به سر کار باز گردانده شدند و بنابراین جنبش را رها کردند. برای بقیه بیکاران، دوره گردی و دست فروشی، عام ترین گزینه بود.

بسیاری از انقلابیون بیکار، در عین حالی که در جنبش دخالت داشتند، جست و جوی شخصی اشان را برای یافتن منابع درآمدی جایگزین هرگز رها نکردند. شاید افراد بسیاری مثل احمد میرزای بودند که یک دیپلمه بیکار بود و وضعیت اش را چنین توصیف می کرد: ((به دلیل بیکاری من مسئولیت رفع اشکالات برق همسایگان را قبول کردم و در عوض آنان به من دستمزد می دهند. بعضی وقتها هم با تاکسی برادرم کار می کنم)) بعضی ها نیز متقاعد شده بودند که اگر کمی تلاش کنند، می توانند هر کاری به دست آورند. علی گلستانی، دیپلمه ای که به مدت 6 ماه در کار بازار بوده، معتقد بود: ((مردم اگر کمی زرنگ باشند، هزار کار می توانند انجام دهند. مثلا می توانند در خیابان میوه بفروشند، دست فروشی کنند، فروشنده فروشگاهها شوند و یا در کارهای پاره وقت و فصلی به کار بپردازند.)) در حقیقت، هزاران نفر از این بیکاران به کارهای خیابانی یعنی اشغال یک نقطه در پیاده روها، پارکهای عمومی و معابر پررفت و آمد شهرهای بزرگ روی آوردند و بساط ها و دکه های شان را در آن بنا کردند.

جنبش بیکاران پایان گرفت، اما سیاستهای خیابانی ادامه یافت. این سیاست، صرفا از حوزه بیکارن به کارگران خیابانی و بطور خاص به دست فروشان خیابانی انتقال یافت. سیاست خیابانی با تغییر نمایندگی اش از بیکاران به دست فروشان، شکل متفاوت و پیاپی دیگری گرفت و در حوزه های سیاسی متفاوتی وارد شد و این، موضوع بحث فصل بعدی را تشکیل میدهد. ■

پایان



ادامه طنز

ایمان ساخت

رقابت با کالاهای بی کیفیت چینی نیستند... آنچه مشخص است بازار مشهد سوغات این شهر و خراسان رضوی را طلب می کند آن هم به دست تولیدکنندگان و هنرمندان این دیار تا هرآنچه به جیب تولیدکنندگان چینی می رود عاید هموطنانمان شود.

حقیقت این است که این مملکت در یک بحران اقتصادی، دینی، سیاسی و اخلاقی گرفتار است. آقای استاندار کاملا حق دارند و باید آستین ها را بالا زده، از خراسان رضوی و مساله تسبیح سوغاتی شروع کرد:

اول: کارخانه تولیدات را در مساجد و در ساختمانهای مذهبی بر پا کنید. این ساختمانها خالی و کم رونق افتاده اند و حتی یک بار هم شده، ادای سهم در یک امر سازنده و مفید برای اسم و رسم و کاسبی معمول آنها اقدام مثبت، به قول معروف یک تیر و دو نشان از آب در میاید.

ثانیا: طلاب و مدرسین، زندانیان فساد اقتصادی، وزرای اقتصاد و کار و نمایندگان مجلس میتوانند با دریافت دستمزد حداقل مقرر بهترین و با صرفه ترین نیروی کار را فراهم سازند. اینها خبرگان اقتصاد مقاومتی هستند و عجلاتا همگی کار مفیدی جز حرف مفت و گلاب فشانی به آبروی نظام از دستشان بر نمیاید. وزیر اطلاعات و مسئولان زندان اوین بدلیل سر شلوغی در ایجاد آرامش در میان کارگران و جلب توجه و اعتماد سرمایه بین المللی میتوانند فعلا از برکات و افتخار تولیدات با کیفیت تسبیح ایرانی محروم بمانند!! ■

نشریه علیه بیکاری

هر دو هفته یکبار منتشر میشود

مدیر مسئول: سیوان رضایی

سردبیر: مصطفی اسدپور

تماس: آدرس ایمیل

info@a-bikari.com

مقالات این شماره توسط مصطفی اسدپور نوشته شده است. استفاده از مطالب با ذکر منبع آزاد است.

قانون بیمه بیکاری در ایران را باید ساده ترین و روشن ترین قانون دنیا نامید. باید بلافاصله اضافه کرد ترکیب 26 کلمه تحت عنوان "قانونی برای بیمه بیکاری" و تبدیل آن به ابزار گرسنگی و محرومیت دست کم شش میلیون خانواده از مردم زحمتکش در طول بیست سال آزار را باید جزو رذیله ترین توطئه و جنایت طول تاریخ بشری قرار داد